**یاد نامه**

***آیت الله حاج میرزا فتاح شهیدی تبریزی***

***( رضوان الله تعالی علیه )***

تقدیم به روح پر فتوح آیت الله شهیدی !

و سحرخیزان و شب زنده دارانی که در فروغ مشعل شهیدی ها

به پاسداری از اسلام می کوشند .

 به آنان که آیت الله شهیدی ها را به تأمل یاد می کنند .

\*\*\*\*\*

 مقدمه

سائلی را گفت آن پیر کهن :

چند از مردان حقّ گویی سخن؟

گفت : خوش آید زبان را بر دوام

تا بگویم شرح ایشان را مدام

گر نی اَم زیشان، از ایشان گفته ام

خوشدلم، کاین قصه از جان گفته ام.

ابن بزّاز در این سه بیت دلنشین سبب تألیف این یاد نامه، و همۀ حرف های دلم را گفت . شرح مختصر ماجرا، این است که چند سال پیش، یادگار گرامی شهید آیت الله حاج سید محمد علی قاضی طباطبایی( رضوان الله تعالی علیه)؛ حجت الاسلام و المسلمین جناب مستطاب سید محمّد تقی قاضی طباطبایی(کثر الله امثالهم) به کَند وکاوی در زندگی و زمانۀ آیت الله میرزا فتاح شهیدی (ره) و تدوین یاد نامه ای تشویقم کرد .

در امتثال امر ایشان هرگاه فرصتی پیش آمد به مطالعه در احوال آن بزرگ مرد همّت گماشتم، و به تدریج یاد داشتهایی ارزنده ای فراهم آمد . لکن ، دل و دماغ ساماندهی یاد داشت ها وجرأت انتشار آن را نمی یافتم ؛که از فضایل چنان مردی گفتن نه کاری خُرد است که از عهدۀ همچون منی برآید .

 تا اینکه امسال در سحرگاهی ، پس از مراسم زیارت آل یاسین مسجد آیت الله شهیدی، دوست دیرین حجت الاسلام و المسلمین جناب میرزا محمود معرفت ( دامت افاضاته) تدوین و انتشار این یادنامه را تکلیف فرمودند. بنابراین نوشتن این کتاب را مدیون حسن ظن و تشویق آن دو بزرگوار هستم .

هدف اساسی این کتاب، تجلیل ازسجایای عالی راد مردی از تبار روحانیّت بیدار، و کمک به تبیین بخشی از تاریخ روحانیت شیعۀ آذربایجان، و کارکرد سیاسی – اجتماعی عالمان شیعی در یک صد سال گذشته است . برای نیل به این هدف از دو روش استفاده کرده ام . یکی مراجعه به اسناد و مدارک موجود در بارۀ آیت الله میرزا فتاح شهیدی (ره) که بسیار نایاب است . دیگری مراجعه به شرح حال و راویان جزئیات زندگی آن عالم ربّانی، که حاصل مجالست و مصاحبه های هدفمند نگارنده با شخصیّت هایی است که به دلایل مختلف با ایشان نشست و برخاست داشته ، و شاهد رویدادهای ریز و درشت عمومی و خصوصی بوده اند .

در روش دوم سعی کرده ام به کُنه وقایع و حقایق دست یابم، و از حدس و خیال و گمان بپرهیزم . روایات مختلف را سنجیده ام

و هرآنچه را، متقن و عین حقیقت یافته ام، به دور از مبالغه و گزافه گویی نوشته ام .

اگر بخواهم در عبارتی کوتاه نظر خودم را دربارۀ آیت الله میرزا فتاح شهیدی بگویم، به همین مقدار قناعت می کنم که : شهیدی مظهر فضایل انسانی، و مثالی دل انگیز از داعیان فضیلت، و عالمان عامل بود ،که با رشادت و دانش وسیع و حکمت زلالی که داشت؛ برای کسانی که در صدد فهم حقایق و کشف اسرار حکمت قرآنی و معارف محمّدی (ص) و فقه سیاسی هستند، مرجع مطمئنی بود .

بدین سان پیروان اسلام می توانند در مرتبه ای پایین تر از پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) ، اینگونه عالمان را الگوی خود کنند و خویشتن را چنان سازند که نمونه و تجسم اخلاق محمّدی (ص) و شیعۀ راستین مولی الموحدین حضرت علی (ع) باشند .

در خاتمه به روح پُر فتوح آن عالم مبارز درود های پی درپی می فرستم و از خداوند متعال می خواهم ، این یادنامه را برای همۀ ما ، خصوصاً کسانی که گام در راه شهیدی ها می نهند ، مفید وپرثمرگرداند . بلطفه تعالی و کرمه .

 محمّد زارعپور

 شهریور 1395

علی (ع) :

 اَلفَضیلَهُ بِحُسنِ الکَمالِ وَ مَکارِمِ الافعال

آیت الله میرزا فتاح مجتهد شهیدی تبریزی فرزند عالم مجاهد ، شهید میرزا محمد علی شیخ الاسلام ، درسال 1302 هجری قمری در روستای داش آتان از توابع بستان آباد به دنیا آمد . او دانش اندوزي را از سنين كودكي ، در دامان پدر و در زادگاهش آغاز كرد . پس از اتمام دروس مقدماتی، به تبریز آمد و در نزد آیت الله سید احمدخسرو شاهی و آیت الله سید ابوالحسن انگجی وحاج میرزا حسن مجتهد تبریزی و سایر اساتید ممتاز حوزه علمیّۀ تبریز تحصیل سطوح متوسطه را به اتمام رسانده و درسال 1323 هجری قمری برای تحصیل سطوح عالی راهی نجف اشرف شد .

آيت الله شهيدي، در نجف اشرف ؛ اصول را نزد آخوند ملا محمد کاظم خراسانی ، و فقه را از شیخ فتح الله شریعت اصفهانی (معروف به شیخ الشریعه) و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی تلمذ کرد . پس از ارتحال آن عالمان ربّانی ، مدت قابل توجهی در درس خارج اصول و فقه آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی حضور یافت و در شمار یاران نزدیک آن فقیه عالی قدر قرار گرفت .

ايشان در مدّت 23 سال اقامت در نجف اشرف، در کنار تکمیل تحصیل خود، مجلس درس مهمی به راه انداخت، و چون درس خود را به زبان عربی روان ارائه می کرد ؛ بسیاری از فضلای عرب زبان نيز در آن شرکت می کردند .

آن فقیه مبارز، درسال 1346ه .ق برای زیارت حضرت امام رضا (ع) و صلۀ ارحام ، بویژه دیدار مادر، به ایران بازگشت و در تبریز رحل اقامت افكند و به تدریس خارج فقه و اصول و ارشاد مردم مشغول شد .

این پروردۀ دامن روحانیتِ متعهد و آگاه، پس از چهار سال، به دعوت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی،که در آن زمان مرجعیّت شیعه را به عهده داشت ، دو باره به نجف اشرف برگشت، و آن مرجع عالیقدر را از نظر علمی و عملی یاری نمود .

آیت الله میرزا فتاح مجتهد شهیدی، درسال 1361 هجری قمری ، به پیشنهاد استاد خود مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی برای انجام امور نمایندگی ایشان، به تبریز آمد و تا آخرعمر بابرکت خود؛ به احیای حوزۀ علمیه و تربیت عالمان دین و هدایت مردم و انجام خدمات اجتماعی و مبارزه با استبداد و استعمار، همت گماشت، وسر انجام در15 ربیع الاوّل 1372 ه، ق دار فانی را وداع گفت . تشییع پیکر پاکیزۀ آن روح بلند و بلند جای؛ بسیار با شکوه و در نوع خود بی نظیر بود . این چنین ابراز احساسات، این همه تجلیل و تعظیم، آیا بخاطر عظمت او بود؟ یا به سبب نجابت وتواضعش بود؟شاید برای هردو، و اخلاص پاکی که موهبت دیانت و فقاهت و فداکاری آن مرد بزرگ بود . به هر حال همۀ عزّت ها از خداست . آن عزیز عزّت پیشه، در قبرستان طوبائیه تبریز (درغرفه ای از مسجد طوبائیه ) به خاک سپرده شد .

***مبارزات سیاسی :***

شهادت فجیع پدر آیت الله شهیدی، که عالمی فاضل و ادیبی نیک نفس و وارسته بود و برروی سکوی مسجد رفیع تبريز، به دست میرزا آقا بالاخان[[1]](#footnote-1) انجام یافت ؛ بر روح و روان و افکار و اعتقاداتِ سیاسی و اجتماعی ایشان، چنان تأثیر گذاشت، که خود را شهیدی نامید . اساتید آن فقیه فرزانه نیز چه در حوزۀ علمیّه تبریز و چه در نجف؛ روح آزادی ، عدالت خواهی ، مبارزه بااستعمار و استکبار ستیزی را در سرشت او نهادینه کردند . واز آن نادرۀ دوران؛ عالمی وارسته ، عزّت پیشه ، دردآشنا، ومصلحی شجاع، و مبارزی نستوه پروردند .

بدین سان آن سرشت کامل، و افکار عالی، از میرزا فتاح شهیدی مجاهدی عالی مقام و فقیهی سرشار از علم و فضل و سیاستمداری انقلابی ، ساخت ؛ که تمام زندگی خود را، وقف برانگیختن عقلها و پاکیزه کردن جانها و بسیج عناصر سلحشور ، و مبارزه با استبداد و استعمار، و دست پروردگان هر دو کرد .

لیکن دریغا! که آن ستارۀ پر فروغ، در راه دشوار ایفای رسالت سنگین خویش ؛ همانند مقتدایش مولی الموحدین حضرت امیر المؤمنین علی (ع)، هم ازدشمنان تباهکار، و هم از دوستان گمراه ، وهم از کوردلان خفته در رویای روشن بینی ؛غدر و ناسپاسی های جانکاه دید . بخشی از این جفاکاری ها، از ناحیه ی کسانی بود ،که موفقیّت های علمی و توفیقات سیاسی و اجتماعی و حشمت و عزّت ایشان را، تحمل نمی کردند، و نسبت به آن رشک و حسادت می ورزیدند . و این حاکی از پلیدی و تنگ نظری آنان بود .

بسی خون کرده اند اهل ملامت

ولی این خون نخُسبد تا قیامت

هر آن خونی که بر روی زمانه ست

برفت ازچشم واین خون جاودانه ست

اینک به نمونه هایی از مبارزات سیاسی ایشان، به اختصار اشاره می شود .

**توبیخ دکتر منوچهر اقبال**

«روز جمعه من (مرحوم عمران علیزاده ) و رفیقم میرزا صادق و حاج میرزا علی داماد ، در گوشه ي اطاق نشسته بودیم، و آقای شهیدی بالای اطاق مشغول مطالعه بود، که سیدی معمم وارد شد و گفت : آقا ! استاندار در بیرون در اجازۀ شرفیابی می خواهند . فرمود : من با استاندار کاری ندارم . سید از بس اصرار کرد، که آقای شهیدی ساکت شد . استاندار آمد . آقای شهیدی در مورد اعمال خلاف شرع و خلاف قانون به سرزنش و توبیخ استاندار پرداخت، و او را مقداری نصیحت نمود . پس از ختم سخنان آقای شهیدی ، استاندار بدون این که چیزی بگوید ، برخاست و رفت .[[2]](#footnote-2)»

مرحوم حجه الاسلام علیزاده در گزارش خود به همین مقدار بسنده کرده است . و ما از آن ملاقات چیزی بیش از این نمی دانیم . لکن بي كفايتي و سوء مدیريّت دکتر منوچهر اقبال،چنان خسارتبار بودكه به رغم مخالفت شاه ، با حكم محمّد مصدق، از استانداري آذربايجان عزل شد، و به تبع آن از رياست دانشگاه تبريز نيز بركنار گرديد .

اقبال پس از مصدق،همچون پیش با استفاده از موقعیّت ممتاز خانوادگی، به سرعت در دستگاه سیاسی و اداری رژیم پهلوی، پلکان پیشرفت و ترقی را برق آسا طی نمود، و تا پایان عمر از ذی نفوذ ترین رجال کشور محسوب می شد . دکتر اقبال در گرایش روز افزون محمد رضا پهلوی، به روش استبدادی حکومت، وسیاست ضد مذهبی و میدان دادن به مداخلات بیگانگان در امور داخلی کشور، و برانگیختن تنفر روحانیّت و اقشار مذهبی جامعه، از دولت، نقش فعّالی ایفا کرد.

در طول زمامداری دولت اقبال کار به آنجا کشید که بزرگ مرجع جهان تشیع، آیت الله حاج سید حسین بروجردی،که همواره سعی می کرد خود را از جریانات سیاسی دور نگهدارد، وبا دولت و دربار مدارا و مماشات می کرد، و پا از تذکر و توصیه به رعایت احکام اسلامی فراتر نمی نهاد، در اعتراض به عمل کرد دولت فرمود:

« ... من دیگر کاری با شاه ندارم، و یک کلمه خطاب به ایشان نخواهم گفت . من خیال می کردم ایشان عواطفی دارند، و می شد تذکراتی به ایشان داد . حال که بناست ترتیب اثر ندهد، دیگر حرفی با ایشان ندارم. بله گزارش دهید حتماً بگویید . من چه احتیاجی به شاه دارم ؟ نه شاه و نه دولت ها هیچ یک نمی خواهند کاری برای مملکت بشود . فقط سعی دارند جشن ها بگیرند، و دختران مردم را در این روزها، در خیابان ها با لباس کوتاه، به عنوان جشن 17 دی بگردانند . دیگر بس است . اصلاً در این مملکت چه طوری می شود زندگی کرد ؟ »[[3]](#footnote-3)

 دکترمنوچهر اقبال، روز چهارم آذر 1356 به طور ناگهانی درگذشت .فرح پهلوی در پیام تسلیت به همسر اقبال، نوشت :

 «... خبر در گذشت ناگهانی منوچهر اقبال بی اندازه مرا متأثر نمود .»

ارتشبد نصیری رئیس وقت ساواک نیز، در پیام تسلیت خود در گذشت اقبال را ضایعه بزرگی برای کشور قلمداد کرد . [[4]](#footnote-4)

سرگذشت اقبال، و تمجید بی وجه شر الناسی مثل فرح و نصیری، نشان می دهد که او یکی از اشرار دربار پهلوی بود، و در نزد آیت الله شهیدی، زشت ترین همه ی زشت ها، تسلط اشرار بر مقدرات جامعه ی اسلامی بود .

**خود داری از دیدار شاه :**

درسال 1326.ش، پس از غائلۀ پیشه وری، محمد رضا پهلوی به تبریز آمد . گروهي از بزرگان و روحانیون مشهور (که سرانجام قدر و منزلت پوشالی خود را با تاج و تخت طاغوت باختند ) به دیدار او رفتند . لکن آیت الله شهیدی و تنی چند از علمای مبارز وآگاه که حشمت دین وعزّت مسلمانان و منزلت روحانی خود را، والاتر از این ، قدر می نهادند ؛با بی اعتنایی به دعوت دربار، شکوه دروغین شاه را پایمال کردند .

برای حل این مشکل و رهایی از خفت ملوکانه چند نفر از درباریان و اطرافیان شاه ؛ به خدمت آن فقیه مبارز رسیده ، و از ایشان خواهش کردند، که با شاه دیداری داشته باشد . وی در پاسخ به آنان گفت : «آقاجان من یک دهاتی هستم . مرا چه به شاه !» هرچه آنان اصرار کردند، همان یک جمله را شنیدند .

 کسانی که از اختناق و استبداد حکومت پهلوی آگاهی دارند، می دانندکه اين يك جمله ي طناز و قاطع، كه مي خواهد بگويد: ملاقات با شاه، هيچگونه غرور والايي در من برنمي انگيزد، جسورانه ترين مظهر مقاومت يك روحاني مبارز، در برابر شاه است .

 چه، در افق انديشه ي سياسي آيت الله شهيدي ، « ولايت بر امور نوعيه » كه ناظر به دخل و تصرف ولي در راستاي تأمين مصالح عمومي جامعه اسلامي است ، اختصاص به معصوم (ع) دارد . بنابراين معظم له، سلطنت پهلوي را از اساس، باطل مي دانست، و دربار پهلوی از مواضع ایشان، آگاهی کامل داشت . به هر حال در اين ماجرا ، او با همراهي تني چند از علماي آگاه و مبارز، با يك تير سه هدف را آماج تير خود كردند :

اوّل اينكه ؛ به همه فهماندند، مخالفت شكنندۀ آيت الله شهيدي و ساير علما، با پيشه وري، براي همراهي با دولت پهلوی، نبوده است . بلكه براي حفظ بيضۀ اسلام، و مبارزه با استكبار شرق، و مخالفت با كمونيسم و دفاع از مسلمانان مظلوم بود.

دوم اينكه ؛ عدم مشروعيّت سلطنت پهلوي، و به تبع آن غير مشروع بودنِ قوّۀ مقننه ، قوّۀ مجريه و قوّۀ قضائيه را، به جامعه ابلاغ كردند .

سوم اينكه ؛ سيادت دين را به رخ اركان نظام طاغوتي كشيدند . و ماهيّت حكمراني آنها را به زير سئوال بردند، واين بسيار ارجمندتر و كارسازتر از انتقاد و اعتراض، به عملكرد دولت بود ؛ و در بيداري مردم بسيار مؤثر شد .

**نپذیرفتن هدیه دربار:**

علامه محمد تقی جعفری (ره) می فرماید :

 « روزی شاه ، برای آقا میرزا فتاح شهیدی، سی هزار تومان به عنوان هدیه می فرستد . مرحوم شهیدی، قبول نمی کند . افراد دربار می گویند : این پولی که ما آوردیم ، می دانیم که مورد نیاز شما نیست .آن را بگیرید و به طلبه ها بدهید . میرزا گفته بود : اگر طلبه ها از این پولها مصرف کنند ؛ دیگر طلبه نمی شوند .[[5]](#footnote-5)»

چه شجاعت و صراحت كلامي! در آن روزگارعسرت؛ فقر و محرومیّت مردم، تأمین معیشت وحفظ حرمت وکرامت روحانیّت، بزرگترین دل مشغولی آیت الله شهیدی بود . او می دانست که سی هزار تومان، می تواند زندگی فقیرانۀ حد اقل سی طلبۀ علوم دینی را از این سو به آن سو ببرد .

او می دانست که با سی هزار تومان می توان دهها روحانی آبرومند را، از محنت اجاره نشینی نجات داد، و صاحب خانه و کاشانه کرد . او می توانست با عُشری از آن پول، معیشت دهها طلبۀ مستعد و مسکین و هزینۀ سفر به نجف اشرف دهها نابغۀ نادره ای همانند علامه محمّد تقی جعفری را فراهم کند .

همچنبن نیک می دانست،که دربار دین ستیز پهلوی، هرگز درد فقر و فاقۀ روحانیّت و طلاب علوم دینی را ندارد. بلکه با سی هزار تومان آمده اند؛ عزّت نفس ،حرّیّت و ستم ستیزی ، ستیهندگی برای خدا و دریک کلام؛ دین و دنیای آن مبارز خستگي ناپذير را یکجا معامله کنند . آن پلید مردمان آمده بودند با لقمه ای بزرگ، دهان آن فریادگر بیداری را برای همیشه ببندند. الحمدلله که دست از پا، دراز تر برگشتند . و دیدیم که جیره و جیفۀ دربار، چه خاک مذّلتی بر سر ناپرهیزکاران ریخت .

آری ! این است آن فضیلت برتری که؛ شهیدی را در جمع عالمان راستین، و داعیان سجایای ارزنده، وآزاداگان پاکیزه نفس، قرار می دهد .

**مخالفت با انتخابات طاغوتی :**

در انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی،که در سال 1331 هجری شمسی اتفاق افتاد ، رژیم پهلوی برای تأمین مشروعیّت خود، به رای مردم ، نیاز حیاتی داشت . از این روی جمعی از وابستگان رژیم، مردم را به حضورِگسترده دعوت می کردند . در مقابل آیت الله شهیدی؛ به مخالفت برخاسته وبا سخنان مستدل و روشنگرانه، مردم را از شرکت در انتخابات ، منصرف می کرد . و اين فریادها؛ چون از سر ایمان و اخلاص بود، در دلها اثر کرد، و نیرنگ بازان را شکست داد .

 ***ظلم ستیزی***

به حکم آیه شریفه « ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار »[[6]](#footnote-6) جامعه ی قرآنی، قائم به عدل و قسط است . در جامعه ای که بر پهنه ی آن عدالت حاکم نباشد؛ همه ی مردم به سهم خود، یا ظالمند و یا مظلوم . در منطق اسلام، ظلم کردن، و ظلم را پذیرفتن، هردو ممنوع است . چنان که امیرمؤمنان حضرت علی (ع) می فرماید :

 « کُن للمَظلُومِ عَوناً وَ لِلظالِمِ خَصماً »[[7]](#footnote-7) یاور مظلوم و دشمن ظالم باش . و نیز می فرماید : « مَن لَم یُنصِفِ اَلمَظلُومَ مِنَ الظالِمِ عَظُمَت آثامُهُ »[[8]](#footnote-8)

 کسی که حق ستمدیده را از ستمگر نگیرد، گناهانش بزرگ است.در جامعه ای که ظلم و ستم حاکم باشد، دیر یا زود از پا در خواهد آمد . چنان که در گذشته نیز چنین بوده است : « و لَقَد اهلکنا القرون من قبلکُم لَمّا ظلموا »[[9]](#footnote-9)

 و خداوند از عالمان پیمان گرفته است که سیری ظالم و گرسنگی مظلوم را برنتابند . «ما اَخَذَ اللهُ عَلَی العُلماءِ اَن لا یُقاروا عَلی کِظَهِ ظالِم وَ لا سَغَبِ مَظلوم »[[10]](#footnote-10)

به قول شهید شیخ محمّد خیابانی؛ « ظلم را پذیرفتن خود یک خیانت است . و در مقابل ظلمی که به بنی نوع می شود ساکت نشستن نیز خیانت است .» ملتی که از حقوق خود دفاع نمی کند؛ لابد از حقوق خود مطلع نیست . کسانی که عزّت را از ذلّت ، شرافت را از دنائت، تشخیص نمی دهند، چه بد مردمانی هستند !

 آیت الله شهیدی به تعبیر مولوی در نجف «جفت خوش حالان » بود . لکن عصر سیاه پهلوی و حال و روز مردم را به خوبی درک می کرد، و همانند خیابانی، از ستم پذیری ملّت، و آسودگی خود، درنجف اشرف هراسان بود . از این رو، آن روزگاران خوش و آن یاران «خوش حال» را برای یاری مظلومان و «بدحالان » ایران، ترک کرد، و از سر دردمندی به تبریز آمد، و با فریادی رسا همۀ بیدار دلان و دردآشنایان را به انجام وظیفه در برابر دردمندان و مظلومان دعوت کرد، و پیوسته به طلبه های جوان نهیب می زد که :

سخت می ترسم که با آسودگی عادت کنی

 گر تو بی دردی، ز درد دیگران فریاد کن

**مبارزه با اشغالگران آذر بایجان :**

«در تابستان 1319، نیرو های آلمان همۀ اروپا را جز انگلستان اشغال کرده بودند . فشار نظامی قدرت نازی مخصوصا نیروی هوایی آن انگلستان را، در نهایت شدت می کوبید . پیشروی برق آسای ستون های ارتش نازی در خاک شوروی، در نخستین روزها و هفته های جنگ، امکان سقوط قریب الوقوع اتّحاد شوروی را در محافل سیاسی و نظامی انگلستان، قوت بخشید . به اعتقاد انگلستان کمک به شوروی برای مقاومت در برابر نیرو های مهاجم، یگانه وسیله کاستن از فشار نظامی آلمان، در اروپا، بویژه انگلستان بود . »[[11]](#footnote-11)

 وینستون چرچیل نخست وزیر انگلستان در اهمیّت راه آهن ایران برای رسیدن به این هدف می گوید:

« نیاز ما به رساندن مهمّات و لوازم جنگی به روسیه، و دشواری فوق العاده انجام این کار، از راه منطقه ی قطبی، در بحبوحه جنگ، ضرورت گشودن راه حمل و نقل ایران را پیش آورد . چاه های نفت ایران در زمان جنگ عاملی حیاتی بود . »[[12]](#footnote-12)

او در جای دیگر می گوید:

« نخستین هدف ما، اشغال منابع نفتی بود . دوّمین هدف، پیشروی در ایران برای در اختیار گرفتن خطوط ارتباطی و حمل و نقل، متفقاً با روس ها ، به منظور برقرار کردن راهی امن و مؤثر به سوی دریای خزر بود. هدف اساسی ما در پیشنهاد نبرد مشترک روسیّه و انگلستان، علیه ایران، باز کردن راه ارتباطی، از خلیج فارس به دریای خزر بود . »[[13]](#footnote-13)

« سوم شهریور 1320 ش، در حالی که نوزده هزار سرباز انگلیسی از جنوب و چهل هزار سرباز روسی از شمال وارد خاک ایران می شدند، سفیران دو کشور در تهران، حوالی ساعت چهار و سی دقیقه بامداد، به اقامتگاه علی منصور، نخست وزیر رفتند و طی یاد داشت های جداگانه، اشغال هم زمان ایران از سوی نیروهای نظامی دو کشور را به او ابلاغ کردند . »[[14]](#footnote-14)

متعاقب آن نخست وزیر انگلستان، اجرای نقشه اشغال نظامی کشورمان را چنین توصیف می کند:

 « همه ترتیبات با روسیه ، به راحتی مورد توافق قرار گرفت . شرایطی که به ایرانی ها تحمیل گردید عبارت از قطع هرگونه مقاومت، بیرون کردن آلمانی ها، بی طرفی در جنگ، و استفاده متفقین از راه آهن سراسری ایران برای حمل مهمّات جنگی به روسیّه بود . اشغال ایران به آرامی انجام شد . نیروهای روسی و انگلیسی دوستانه با یکدیگر تلاقی کردند، و تهران روز هفدهم سپتامبر ، اشغال گردید. »[[15]](#footnote-15)

 چه شکست مفتضحانه ای ! اشغال نظامی ایران، حقیقتاً، پرچم عزّت و استقلال و امنیّت و آزادی ایران را، پائین کشید. شیرازه امور سیاسی و اقتصادی کشور را پاره،پاره کرد . نیروها ی نظامی انگلیس و شوروی در مناطق اشغالی خود مقاومت های مردمی را درهم شکستند .در این نبرد میهنی ،نیروهای نظامی و انتظامی دولت به جای پشتیبانی از مقاومت ملی، به جبهه بیگانگان پیوستند. در نتیجه تعداد بسیاری از مردان و زنان سلحشور،در راه حفظ وطن و ناموس و شرف خود، شهید شدند، و قریب به پنج سال کشور در آتش جنگ ناخواسته سوخت .

با اشغال ایران یک اتفاق زیان بار دیگر در سیاست داخلی به وقوع پیوست، و آن لغو قانون منع فعالیّت های کمونیستی و آزادی زندانیان سیاسی معروف به «محفل آرانی» بود . که زمینه ی تشکیل « حزب توده» را فراهم کرد. این حزب وابسته به شوروی یک روز پس از امضای پیمان سه جانبۀ ایران با انگلستان و شوروی، رسماً اعلام موجودیت کرد، وچهار سال بعد؛ از آن حزب وطن فروش، حرام زاده ای یه نام فرقۀ دموکرات آذربایجان، پا به عرصه سیاسی گذاشت .

از دیگرسو، دولت آمریکا در پی مقاصد سهم خواهانه، کشور های اشغالگر را تحت فشار گذاشت که با امضای سندی رسمی، حفظ استقلال و تمامیّت ارضی ایران را تعهد نمایند.

چرچیل برای متقاعد کردن دولت امریکا و مقابله با مقاومت مردم ایران، در تلگرامی به استالین نوشت :

 « من، عمیقاً اندیشناک عقد پیمان اتّحادی با ایرانی ها هستم تا بتوانیم همکاری مؤثر و نزدیکی با نیروهای شما در ایران، برقرار کنیم . در ایران، علائم هرج و مرج جدّی، در میان قبایل و عشایر و به هم خوردن اقتدار مملکتی، پدیدار است . چنانکه این وضع آشفته گسترش یابد، فعالیّت نیروهای ما صَرف خواباندن سر و صدای مردم خواهد شد، و در نتیجه آنها از انجام وظیفه اصلی شان که امن نگاه داشتن راه آهن، برای حمل مهمّات برای شما باشد، باز خواهند ماند. هدف ما باید این باشد، که کار ساکت کردن ایرانی ها را به خود آنان بسپاریم تا خود بتوانیم به کار جنگ برسیم . »[[16]](#footnote-16)

بدین سان برای تأمین منافع امریکا،و شکستن مقاومت ملی؛ و سرکوب مردان غیرتمندی که در راه استقلال کشور جان فشانی می کردند، در نهم بهمن 1320 پیمان مودّت سه جانبۀ ایران و انگلیس و شوروی به امضا رسید . مواردی از این پیمان نامه به شرح زیر است :

فصل اوّل: ... « دو کشور هم پیمان مشترکاً و منفرداً تعّهد می کنند ،که تمامیّت خاک ایران و حاکمیّت واستقلال سیاسی آن را محترم بدارند .»

فصل سوّم ... « حفظ امنیّت داخلی در خاک ایران، با قوای ایران خواهد بود.»

فصل چهارم ...« مسلّم است که حضور این قوا در خاک ایران اشغال نظامی نخواهد بود.»

فصل پنجم ... « پس از پایان جنگ قوای دول متّحد، در مدتی که بیش از شش ماه نباشد ، از خاک ایران بیرون برده خواهد شد و اگر پیمان صلح بین آنها بسته شد ولو اینکه قبل از شش ماه بعد از متارکه باشد، بلا فاصله قوای خود را بیرون خواهند برد ...»

آذرماه سال 1322 ش، در حالی که ،کار جنگ به نفع دول متفق پیش می رفت، سران سه کشور اشغالگر، چرچیل ، استالین و روزولت، محرمانه به ایران آمدند. در مدت اقامت نسبت به شاه بی اعتنایی کردند . شاه تقاضای ملاقات کرد، با اکراه پذیرفتند. تقی زاده در خاطراتش از آن ملاقات می نویسد :

 « با بی احترامی با شاه رفتار کردند و او را منتظر نگه داشتند. به شاه خیلی بد گذشت. مرحوم علا وزیر دربار، آدم رشید و دانایی بود. رفت در را باز کرد، وگفت: اعلیحضرت همایونی تشریف می آورند .» [[17]](#footnote-17)

در آن جلسه چه گذشت ؟ ما نمی دانیم. لکن در اعلامیه ی کنفرانس سه نکته ی مهم در باره ایران درج شد، که عبارت بود از : اذعان متفقین به کمک و مشارکت ایران در جنگ ، ادامه کمک های اقتصادی به ایران ، تضمین استقلال و یکپارچگی سرزمین ایران .

لازم به ذکر است که از آغاز اشغال، روز به روز وضع اقتصادی و سیاسی کشور وخیم تر می شد، گذران زندگی مردم به شدّت مختل شده بود . حزب توده فعالیّت خود را به سرعت گسترش می داد، و از سیاست های نفتی شوروی تمام قد حمایت می کرد. عوامل شورش طلب نیز با حمایت روس ها،و توطئه چینی حزب توده ، تعادل سیاسی کشور را پیوسته به هم می زدند .

 هیجده اردیبهشت 1324 با شکست کامل آلمان و تنظیم سند تسلیم، آتش جنگ جهانی خاموش شد . لکن کشورمان بیش از پیش به دام رقابت های مکارانه ی آمریکا و شوروی و انگلستان گرفتار آمد . دولت مردان ما، برای خلاصی از این گرفتاری به جای تکیه به ملت و نیروی نظامی و امکانات خود، چشم به دست دولت های اشغالگر و سازمان ملل متحد دوخته ، و بیش از همه به اقدامات آمریکا، امیدوار بودند .

 امّا به نظر من سران امریکا و شوروی و انگلیس هر سه به یک چیز می اندیشیده اند، و آن بسط نفوذ خود در ایران، و کسب منافع بیشتر، و در این بین،آمریکا تنها قدرتی بود که از جنگ نیرومند تر از زمانی که در آن وارد شده بود بیرون آمد، و در قدرت اقتصادی نیز، بی رقیب بود . منافع سیاسی و اقتصادیش نیز او را به رقابت جدی با شوروی، و بیرون راندن اشغالگران تشویق می کرد .

از این روی، در کنفرانس پتسدامِ برلین که در هفدهم ژوئیه 1945 (1323،ش)اتفاق افتاد، موضوع تخلیه ی نیروهای انگلستان و شوروی از خاک ایران مطرح شد . استالین در مقابل آمریکا مقاومت نشان داد، و خطاب به ترومن گفت :

 « برای اینکه ایالات متحده را از هرگونه نگرانی خلاص کنیم، به شما قول می دهیم که هیچگونه عملی علیه ایران انجام نخواهیم داد .»[[18]](#footnote-18)

لیکن بر خلاف وعدۀ استالین، با دخالت مستقیم شوروی، در استان های تحت اشغال ارتش سرخ، هرج و مرج و یاغیگری روز به روز، بالا گرفت . مأموران نظامی ایران، خواستند جلو بی نظمی و یاغیگری را بگیرند، با تهدیدات نظامیان روس مواجه شدند . بیست و پنج آبان 1324 کار توزیع اسلحه توسط مأموران شوروی به شورشیان ،و سازماندهی نیرو های نظامی و انتظامی و لیست کارگزاران سیاسی تکمیل شد، فرقۀ دموکرات آذربایجان، حکومت ملّی را به ریاست میر جعفر پیشه وری تشکیل داد .

روز بیست و هفت آبان1324 ، دولت برای برچیدن حکومت غیر قانونی،دستور اعزام چند واحد نظامی به آذربایجان را صادر کرد . نیروهای نظامی از تهران حرکت کردند وتا چهل کیلو متری قزوین پیش رفتند . دو روز بعد ،در شریف آباد، نیروهای نظامی شوروی از پیشروی آنها به سوی آذر بایجان جلو گیری کردند .

دولت ایران در مقام اعتراض یاداشت هایی به سفارت شوروی فرستاد،و از نقض استقلال و حاکمیّت خود، به انگلیس و آمریکا شکایت برد .

سفارت شوروی طی نامۀ تهدید آمیزی پاسخ داد :

« به نیروهای ایران اجازه عزیمت به سوی آذربایجان نداده است، زیرا حضور این نیروها باعث اختلال بیشتر و خونریزی در آن منطقه شده و شوروی را مجبور خواهد کرد که بر تعداد نیرو های خود، در آنجا بیفزاید . »

اتحاد شوروی در 8 آذر 1324 ، در پاسخ به اعتراض آمریکا نوشت :

 « کمک مأموران شوروی به تحریک و ایجاد شورش در آذربایجان، دروغ است . وقایع آذربایجان ناشی از تمایلات مردم محل، برای کسب استقلال داخلی در محدودۀ ایران، و هدف ما، تأمین و تضمین حقوق دمکراتیک مردم آذربایجان جنوبی، به داشتن حق خودگردانی در داخل ایران می باشد .»

روز 21 آذر 1324 ، فرمانده نیرو های ارتش و ژاندارمری آذربایجان، کلیّه ی تشکیلات پادگان ها و مهمّات را ، با ذلّت و خواری تمام، تسلیم فرقۀ دموکرات کرد . همان روز مجلس به اصطلاح ملّی آذربایجان، با حضور سرکنسول شوروی در تبریز رسماً تشکیل جلسه داد، و حکومت خود مختار آذربایجان به ریاست جعفر پیشه وری، شروع به کار کرد .

در مهاباد نیز ، روز 25 آذر 1324 قاضی محمّد، با حضور افسران روسی « جمهوری کردستان » را، بر پا کرد .

هاری ترومن ، رئیس جمهور امریکا ، در واکنش به تجاوزات شوروی طی نامه ای به جیمز بیرنز وزیر امور خارجه نوشت :

« این کار روس ها موجّه نیست . درست نظیر همان برنامه شان در کشور های بالتیک است، و در امتداد اقدامات مستبدانه و خودسرانه ای که در لهستان در پیش گرفتند. شما وقتی به مسکو رفتید با عملی انجام شده ، در مورد ایران ، مواجه شدید . این یک اهانت است . ایران در جنگ متحد ما بود . ایران متحد روسیه بود. ایران حمل آزاد میلیون ها تُن مهمّات ، در خاک خود از خلیج فارس تا دریای خزر را پذیرفت . بدون این مهمّات ، که ایالات متحده داد، روسیه به طرز مفتضحانه ای شکست می خورد. روسیه هنوز در خاک کشور متّحد و دوستش ایران، آشوب برپا می کند و قشون نگاه می دارد. روسیّه تصمیم به اشغال ترکیّه و تنگه های دریای سیاه به سوی مدیترانه را دارد. به عقیدۀ من دیگر نباید کوتاه بیائیم باید موضع خود در باره ایران را ، بدون کوچک ترین ابهام، برای آنها روشن کنیم .

من از ناز دادن به شوروی ها خسته شده ام . اگر با آنها با مشتی آهنین و اراده ای محکم مقابله نکنیم، جنگی دیگر در پیش خواهد بود . آنها تنها یک زبان را می فهمند: چند لشکر دارید؟»[[19]](#footnote-19)

این یاد داشت، به روشنی نشان می دهد که مشکل امریکا، با شوروی بسیار فراتر از ایران و نقض حاکمیّت آن است . شاهد دیگر این مدعا، خاطرات ترومن، از ادامه جنگ سرد امریکا با شوروی است، که می نویسد :

« سپس خبر رسید که روس ها به جای تخلیه ی آذربایجان، قوای تازه نفس وارد آنجا کرده اند، که از سه ستون آن، یک ستون، در حال حرکت به سوی غرب، یعنی مرز ترکیّه بوده است. ظاهر امر این بود که روس ها، هم امریکا و هم، سازمان ملل را نادیده می گیرند و راه خود را ادامه می دهند . روس ها، از ماه ها پیش ترکیّه را تحت فشار گذاشته بودند ...اگر روسیّه موفق می شد که در شرق ترکیّه رژیم دست نشانده ای بر سرکار آورد، وضع این کشور بسیار دشوار می شد. »

« مشکل دیگر ما این بود که روس ها بی تردید، به ذخایر نفتی ایران چشم دوخته بودند و اگر ، مستقیماً یا غیر مستقیم بدان دست می یافتند، تعادل استفاده از مواد خام در جهان به هم می خورد و اقتصاد جهان غرب، از این بابت صدمه ی جدّی می دید. ولی آنچه مرا بیشتر ناراحت کرد، بی اعتنایی وقیحانه ی روس ها به حقوق یک کشور ضعیف و تعهدات رسمی شان بود . با بیرنز ، و دریاسالار لِهی مشورت کردم و از بیرنز خواستم که پیام محکم و پوست کنده ای برای استالین بفرستد . شوروی ها ظرف بیست و چهار ساعت ایران را تخلیه کردند . »

ترومن در این قسمت از خاطرات خود، ایستادگی مردم ایران، فعالیّت احمد قوام و موافقت او با دولت شوروی، که معمّایی عجیب است و برخی گفته اند : « قوام، با زیرکی، استالین و مولوتوف را در میدان مبارزه دیپلماتیک، مغلوب کرد » و نیز نقش سازمان ملل متحد را، به هیچ گرفته است . در حالی که آنتونی ایدن، وزیر امور خارجه انگلستان، معتقد است :

 « خروج قوای شوروی از ایران، بیش از آنچه که تصوّر می شد با اشکال روبه رو شد . لیکن وقتی که سر انجام عملی گردید ؛ مدیون مهارت و ذکاوت خود ایرانی ها بود .»

ژنرال والتر بِدِل سمیت ، سفیر امریکا در مسکو نیز، یک روز پس از آزادی آذربایجان، در تلگرامی به وزیر امور خارجه امریکا نوشت:

 « ایران قوی تر از سازمان ملل نیست، و در تحلیل نهایی، سازمان ملل نیز نیرومند تر از امریکا نیست . از هم پاشیدن قصر کاغذی رژیم فرقه دموکرات آذربایجان، در عین حال که پیروزی بزرگی برای سازمان ملل به شمار می رود، نتیجه ی سیاست استقامت و ایستادگی ایالات متّحده در برابر شوروی بود . »

جرج آلن سفیر امریکا نیز به شاه گفته بود :

« امریکا صد در صد طرفدار تصرّف مجدد آذربایجان، به وسیله ی نیرو های دولت ایران است ، ولی ما به خاطر شما، با اتّحاد شوروی نخواهیم جنگید. »

به هر حال اکنون بیش از هفتاد سال از غائله ی آذربایجان سپری شده است . و یک ربع قرن از فروپاشی شوروی گذشته است . در این مدّت نسبتاً طولانی،سیاستمداران جهان و سران کشورهای مختلف، همچنین سران شوروی، در باب تصرف آذربایجان نظرات گوناگون ارائه کرده اند . در سال 1965( 1343،ش) خروشچف در مذاکرات خود با شاه گفت :

 « سیاست شوروی در مسأله آذربایجان اشتباه بوده است.»[[20]](#footnote-20)

 نزدیک به هشت سال قبل از او دن شیائو پینگ، رهبرحزب کمونیست چین، سیاست روس ها در رابطه با آذربایجان مردود دانسته، و گفته بود:

 « مردم آذربایجان ایران، خودشان را ملّتی جدا از ملّت ایران نمی دانند »[[21]](#footnote-21)

 اینگونه اظهارات گر چه بخشی از حقایق تاریخ را برای ما روشن می کند، لکن هنوز نمی دانیم علّت قطعی تصمیم استالین به خروج قوای شوروی چه بوده است .

 بنابراین ارزیابی دقیق اهمیّت و قدرت کار آمدی هر یک از عوامل چهار گانه ی مقاومت ملت ایران در پاسداری از وحدت ملی و استقلال کشور، ذکاوت و تلاش اعضای دولت، نفوذ سازمان ملل متّحد و میزان پشتیبانی صادقانه ی امریکا مشکل است . لکن تردیدی نیست که مجموعه ای از این عوامل دست به هم داده اند و ارتش سرخ روسیّه و به تبع آن حکومت دست نشانده ی شوروی را از ایران بیرون رانده اند ، و حذف هریک از این عوامل چهارگانه، خیانت به تاریخ ایران و مخدوش کردن صورت مسئله است .

 **روحانیت و اشغالگران**

در ارتباط باغائله ی فرقه ی دمکرات؛ روحانیّت آذر بایجان را با صرف نظر از اینکه چه کسی طرفدار جدایی دین با سیاست ، و چه کسی، پیرو ملازمه دین و سیاست بود، به چهار گروه می توان تقسیم کرد :

گروه اول؛ کسانی که به سلامت جان و مال و جاه و جلال خود می اندیشیدند، با سلطه ی فرقه دموکرات ، به سرزمين آذربایجان و زنجان، و آغاز تجاوز و تعدی به جان و مال مردم، به تهران و قم یا شهر های دیگر رفتند، و در آن روزهای دشوار، مردم را تنها گذاشتند .

گروه دوم؛کسانی بودند که در تبریز ماندند، و راه عزلت و انزوا برگزیدند، وخلوت نشینی کردند، و کمتر در اجتماع وکوچه و بازار ظاهر می شدند . این دسته از عالمان، تا می توانستند،نه تنها از فرقه دمکرات وحکومت به اصطلاح ملی، بلکه با مردم، فاصله گرفتند .

گروه سوم روحانیونی بودند که برای تأمین مصالح عمومی، وگره گشایی از کار مردم ، ضمن رعایت احتیاط با اعضای دولت در ارتباط بودند، در جلسات عمومی دولت شرکت می نمودند، در وقت مقتضی مشکلات مردم را طرح می کردند. متقابلا اعضای دولت، از آنان حرف شنوی و به بیوتشان رفت و آمد داشتند .

گروه چهارم کسانی مانند آیت الله شهیدی و آیت الله میرزا محمود دوزدوزانی و .. بودند که با نهایت آگاهی و حزم و شجاعت، از فرقه ی دمکرات و دولت برخاسته از آن فاصله گرفتند، وهرچه رهبران فرقه سعی می کردند با آنها باب همکاری و مراوده بگشایند، کمتر موفق می شدند . به عنوان مثال در خاطرات روز نوشت آیت الله میرزا عبدالله مجتهدی آمده است :

«...امروز دکتر مجتهدی به وزارت معارف رفته و در خصوص قضیه بردن طلاب به نظام اجباری با وزیر معارف صحبت نمود . وزیر اظهار نموده است که حکومت ملی تصمیم گرفته است، طبق قوانین سابقه، طلاب علوم دینیه را از خدمت نظام اجباری معاف دارند، و تشخیص طلاب را از غیر طلاب، منوط به تصدیق آقای شهیدی و آقای دوزدوزانی که از علمای معتبر شهر هستند، نموده اند.[[22]](#footnote-22)»

 چنان که آگاهان تصریح کرده اند، مبارزات این دسته، مبتنی بر تکلیف الهی و تعالیم انبیایی، و برخوداری از استقلال موضع، و قدرت معنوی بود . آنان از آغاز با حکومت استبدادی و فاقد مشروعیّت دینی مخالف بودند . در برابر روسها و دست نشاندگان غارتگرآنها، ایستادگی کردند . پس از گریختن پیشه وری نیز به مخالفت خود با دولت مرکزی ادامه دادند .

این عالمان آگاه، با آغاز تهاجم فرهنگی غرب، و رونق گرفتن مکاتب غیر الهی، به کار حفظ اسلام و جلو گیری از نفوذ استعمار کمونیسم و امپریالیسم، از راه تألیف کتاب و مقاله و تدریس و خطابه، با تمام توان تلاش کردند، تا دین خواجه ی کائنات، استوار و پایدار بمانَد، و کسی، به دین اسلام پشت نکند، و آن راسبک نگیرد .

انگیزه اصلی این مصلحان مبارز، عشق به اسلام و پیروی از تعالیم پیامبر اسلام (ص) بود . هرگز به جاه طلبی ، خود خواهی ، ریاست جویی و زراندوزی و این قبیل پستی ها و هوسرانی ها آلوده نشدند . و در زندگی خود ساده و همانند تهیدستان زیستند. اهل خدم و حشم نبودند و از مال دنیا چیزی نیاندوختند. بدین سان در دوران زندگی خود، همواره مؤثرترین و مورد اعتمادترین مردان فقاهت و سیاست بودند .

آن روحانیون متعهد، در روزگار عسرت به مردم پشت نکردند، و به نیروی مردم نیز تکیه نکردند . بلکه به کوهی از ایمان و اعتماد به نیروی لایزال خداوند قادر متعال پشت دادند، و به پیمانی که با خدابسته بودند، تا آخرین نفس پایداری کردند . و اگر از چنان ایمان ، رشادت ، جانفشانی وپرهیزگاری برخوردار نبودند، هرگز نمی توانستند از نوامیس دین و حقایق معارف الهی و حقوق مردم پاسداری کنند .

 آن عالمان بزرگ، در آن پهنۀ کار زار، که به وسعت همه ی قلمرو استکبار شرق و غرب گسترده بود، بگونه ای ادای وظایف کردند،که با رحلت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی که آیت الله شهیدی نمایندة تام الاختیار ایشان بود ؛ آذر بایجان یک پارچه عزا خانه شد . چهل روز دسته های عزاداری به راه افتادند . مردم سر در خانه ها و مغازه های خود، بیرق سیاه زدند . پیر و جوان، زن و مرد، در مساجد و حسینیه ها به عزاداری پرداختند .

آثار روانی حشمت و هیمنه ی سوگواری آن مرجع بزرگ شیعه، برای ابر قدرت شرق آنچنان کوبنده و سهمگین بود ؛ که فعالیّت ها ی فرهنگی و سیاسی اجتماعی چندین سالۀ خود را، در رابطه با مردم آذربایجان؛ برباد رفته یافتند .چنانکه استالین در نامه سرزنش آمیز خود به پیشه وری، نوشت:

 « ... اما اکنون که نیرو های ما ایران را ترک کرده اند، چه چیز داریم ؟ اکنون ما با دولت قوام و جوامع « انگلوفیل» که نماد اصلی گروه های ارتجاعی ایران هستند در گیر هستیم ... در چنین شرایطی تاکتیک ما چه باید باشد ؟ »[[23]](#footnote-23)

گرانیگاه نامه استالین به پیشه وری این سه کلمه است : « چه چیز داریم؟» یعنی چه چیز داریم،که با آن آذربایجان را از ایران پاره کنیم و به شوروی بدوزیم ؟

 چه چیز داریم، که اراده ملی مردم آذربایجان را، به سوی ما متمایل کند؟

 چه چیز داریم، که مردم مسلمان آذربایجان آن را، جایگزین دین و ایمان خود کند؟

 چه چیز داریم، که مردم رشید و آزادیخواه و تشنه عدالت را، شیفته آن کند ؟

حتی چه چیز داریم،که با آن فقیران و محرومان آذربایجان را، به نان و نوا برسانیم ؟

استالین راست می گفت؛ شوروی، هیچ چیز قابل اعتنایی نداشت،که مردم آگاه و غیرتمندآذربایجان، آن را به وحدت ملی و استقلال و آزادی؛ و بالاتر از همه، به دین و ایمان خود ترجیح بدهد . مردم رشید آذربایجان، نه به انگلوفیل ها تره خورد می کردند، و نه به روسوفیل ها . و نه خود را مردمی جدا از ملت ایران می دانستند .

مردم مسلمان آذربایجان، آنچنان که در ارتحال بزرگ مرجع شیعه نشان دادند، پای بند دین اسلام و مذهب شیعه بودند، و بیش از دولت مردان خود و دول بیگانه، شایستگی و لیاقت حفظ و صیانت استقلال کشور خویش را داشتند. و در آن شرایط سیاسی و اجتماعی استالین، چاره ای جز این نداشت ،که نیروهای نظامی و سیاسی خود را بردارد ، وفرار کند .

به علاوه ارتش سرخ خسته از جنگ جهانی، قدرت جنگیدن با مردم مقاوم وتازه نفس را نداشتند . چنان که هشت سال دفاع مقدس، در میدان عمل برتری قدرت ایران را به جهان ثابت کرد .

 آن روز نیز پایمردی و دلیری و کیاست همین هسته های مقاومت بود، که مردم را به صحنه آورد، و قبل از رسیدن قشون تهران به شهر های آذربایجان، خود مردم فرقه ای ها را سرکوب کردند، و رهبران فرقه دمکرات و اعضای دولت تجزیه طلب، با خواری و سرافکندگی،گريختند، و به روسها پناهنده شدند .

 بنابراین،قصه ی پیروزی ارتش شاه بر فرقه ی دمکرات دروغی فاحش واز طنزهاي تاریخچه ي پهلوی است . آیت الله میرزا عبد الله مجتهدی وقایع روز پنجشنبه 21 آذر1325 را ، در خاطرات روز نوشت خود چنین نوشته است :

« با صدای لا ینقطع تیر از خواب بیدار شدیم . قبل از طلوع آفتاب توسط نوکری که برای خرید نان صبحانه بیرون رفته بود، مطلع شدیم که اوضاع به کلی برگشته است . اهل شهر برعلیۀ حکومت پیشه وری قیام نموده، و دسته دسته مردم شهری که مسلح شده اند، مشغول تعقیب و دستگیری و قتل سران و سرکردگان آنها می باشند. پیشه وری فرار کرده است . نظمیّه به تصرف اهل شهر آمده است و مهاجر هایی که در خانه های مصادره شده اسکان داده شده بودند، بیرون ریخته اند. از هر طرف صدای تیر تفنگ و طپانچه و مسلسل که به خوبی از هم متمایز بودند، شنیده می شد .»[[24]](#footnote-24)

پشت سر پيشه وري، به تدريج ده هزار و نود وهفت نفر از فرقه اي ها به شوروي متواري شدند كه از سرانجام خود پيشه وري، مي توان حال و روز بقيّه را دانست.

« پيشه وري درسوم ژوئیه 1947 (1325،ش) در يك تصادف ساختگي در چهارده كيلومتري «يولاخ » به گنجه مجروح شد و در بيمارستان مركزي يولاخ كشته شد . اجازه خاك سپاري او در باكو داده نشد . به ناچار بدون سروصدا در باغچه ييلاقي « پوزوناخ» به خاك سپردند، و روي قبرش را گلكاري كردند كه محل دفن مشخص نشود. بعدها در سال 1960 (1338،ش) بنا به در خواست حزب دموكرات، قبر پيشه وري را شكافتند، و در قطعه مشاهير باكو مجدداً به خاك سپردند .»[[25]](#footnote-25)

نباید ناگفته بماند که: روحانیون آذربایجان به رغم ناخشنودی عمیقی که از دولت مرکزی داشتند و علمای طراز اول كه از اساس سلطنت پهلوی را نامشروع وباطل می دانستند؛ به اتفاق با تجزیة کشور و جدایی آذربایجان مخالفت کردند و فریب شعار ها ی پوچ فرقه دموكرات آذربايجان را نخوردند . این يگانگي و وحدت نظر، در نوع خود ستودنی و اتفاقی عظیم است .

***پایداری در مبارزات***

مبارزات بی امان آیت الله شهیدی با استبداد پهلوی، باعث طرد و نفی او از سوی سلطنت طلبان، جیره خواران دولت و کارگزاران تحکیم رژیم شد . آنها طبق برنامه و طرح ریزی، نیرو های شریرخود را علیه آن عالم مبارز بر انگیختند، برای خراب کردن وجهۀ او از هیچ تفتینی خود داری نکردند . از هر فرصتی برای ننگین ترین آزار، و خشن ترین اذیّت، استفاده کردند . در ملاء عام توهین و بی احترامی نمودند . جنایتکاران رذل و پست، در خلوت و تاریکی شب، عبا از دوش و عمامه از سرش بر داشتند و توسري زدند .(چه توهین بزرگی! ) .با بی شرمی، استخوان مرغ جلو خانه اش ریختند، و شایع کردند که آقای شهیدی، غذای الوان و اشرافی می خورد . بدین سان، عرصه ی زندگی را برایش تنگ کردند .

دردمندانه باید گفت : که سرگذشت آیت الله شهیدی؛ تراژدی تلخ و دردآلودی بود که یاد و ذکر آن سرشک از دیده ها جاری می کند .

 لکن هیچ چیز در اراده، وایمان فولادینش، خللی وارد نمی کرد. و او را از راه خود باز نمی داشت . ایشان در برابر طوفان تهاجم، و پاسخ به اینگونه رفتار ننگین و ظالمانه؛ عنان ورع و تقوا از کف نمی داد . بلکه خشم خود را فرو می خورد، و کینه و عداوت کسی را به دل راه نمی داد، و با عزمی نیرومند تر از پیش، در کمال حلم و وقار، به صیانت از ارزش های اسلامی، و مبارزه با کژی ها و پلیدی ها، همت می گماشت .

***سیره و سبک زندگی***

**ساده زیستی**

آيت الله شهيدي مردي «المُعَرِض عن الدنيا و طَيباتها » بود . وقتي از دنيا رفت، ما ترك ايشان، مقداري كتاب، دو فرش كهنه و مقداري اثاثيۀ معمولي بود . وصيّت كرده بود، من (علامه جعفری) كتاب هايش را به مدرسه مرحوم سيد كاظم تحويل بدهم . با آن كه ايشان مرجع تقليد بود، و مردم به او علاقۀ بسيار داشتند، فقيرانه زندگي مي كرد .»[[26]](#footnote-26)

اين خصلت تحسين آميز را،علاوه از علامه محمد تقي جعفري ،بسياري از آشنايان و از آن جمله حجه الاسلام عمران عليزاده نيز در شرح حالي از نامداران تاريخ با داستان دل انگیز دیگری مهر تأیید می زند.

 « روزي آقاي شهيدي در ماه رمضان، من و رفيقم را به افطار دعوت كرد . با خوشحالي و شوق فراوان به منزلش رفتيم . موقع افطار مقداري آبگوشت و آبدوغ آوردند .آبگوشت را براي ما و دامادش حاج ميرزا علي گذاشت، و آبدوغ را خود استاد، تناول كرده جهت اقامۀ نماز به مسجد رفت[[27]](#footnote-27).»

چه صمیمیّت بی آلایشی ! در یک سوی سفره، فقیهی با آن علّومقام بنشیند، و از نازل ترین غذای سفره تناول فرماید . و در سوی دیگر شاگردانش، از بهترین غذای آن سفره نوش جان کنند . این صحنۀ شوق انگیز ، روح انسان را میهمان سفرة پیامبر و اهل بیت آن رسول رحمت(ص) می کند . همین حادثۀ شکوهمند، دلیل قاطع مناعت طبع و شاگرد پروری آن بزرگوار است .

**شهرت گریزی و تکلیف مداری**

آیت الله شهیدی، عالمی جامع، فقیهی اصولی، صاحب تفکری وسیع بود، که این همه شایستگی را، از مطالعات متنوع و منضبط و مداوم شبانه روزی به دست آورده بود . او در نجف اشرف زندگی آسوده، فرصت تحقیق و تتبع کافی و کرسی درس پر فایده داشت . درسهای خود را با تسلطی کم نظیر تقریر و تحریر می کرد، و از هرجهت منشأ اثر و تأثیر ممتاز بود .

 فضلای حوزۀ شامخ نجف قدر منزلتش را می دانستند؛ و پروانه وار دور شمع وجودش جمع می شدند، و یکی از سه مدرس معروف آن حوزه بود .

شهيدي اگر در نجف اشرف می ماند؛ مجتهدی پرآوازه و شهیر می شد . لکن تکالیف بزرگ سیاسی مذهبی او را به تبریز آورد، و از آن ساحل امن و آسایش، به دریای پرطوفان و بلا افکند .

 در این شهر نه چندان موافق حال نیز، در پاسخ به نیاز های زمان و مکان، به نوشتن «حاشیه » و «تعلیقات » بر چند کتاب، که در نوع خود بسیار ارزنده، و مرجع پُر رونق دین پژوهان و صاحب نظران است، امّا از مجتهدی چونان آيت الله شهیدی کاری کوچک بود، روزگار سپری کرد .

**نمونه ای دیگر از شهرت گریزی :**

 سابق براین برای حفظ اقتدار مرجعیّت شیعه، از دهها مجتهد مسلم و شایسته ، پرچم پر مسئولیّت مرجعیّت ؛ به دست یکی داده می شد، و دیگران به تقویّت اقتدار و عزّت و شوکت او تلاش می کردند . در پیروی از این قاعده وحدت آفرین ، آیت الله شهیدی در دورانی که یکی از سه مدرس معروف نجف بود ؛ در عین شایستگی و درخواست مردم ،تا آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی زنده بود، رساله ننوشت ، ودر تبریز نیز ایشان را ترویج می کرد .

***مهرورزی با خانواده***

آیت الله شهیدی تنها یک دختر داشت و دامادی از اهل علم و فضل و پرهیز پیشگان . خانواده ای که از شمار تن کوچک، و از شمار عقل و دین بسیار بزرگ، و عالمی مهر گستر، و اهل عشق و محبت، سرپرست همه بود .

دختر همواره در سپیده سحرگاهان پدر را در محراب عبادت و مادر را دراستغفار، وآمرزش خواهی از خدا دیده بود . ودیده بود که آن دو، از خدا چیزی جز مهر و محبت خدا ، وپیامبر اکرم (ص) وخاندان پیامبر (ع) نمی خواهند .

و مهربانی های بی شائبه ی پدر را نسبت به مادر، و خودش با تمام وجود لمس می کرد. و می دید که مادر چه مایه با پدر ارتباط روحی زیبا و دلنشین دارد، و چه سان نسبت به پدر وفاداری و فداکاری می کند، و چگونه با مصائب و آلام پدر همراه ، و سبب آرامش و پایداری آن مرد الهی می شود .

 این ولاء مقدس و ارادت عمیقِ مبتنی بر حکمت و ایمان، با جان و روح فرزند، در ابعاد اعتقادی و اخلاقی و رفتاری؛ همان می کرد،که کیمیا، با مس می کند . بی گمان حاصل این تهذیب و تکامل روح جز فوز و فلاح، نبود . چراکه:

 طفیل هستی عشقند آدمی و پری

ارادتی بنما تا سعادتی ببری

کسانیکه با خانواده ی شهیدی، مجالست و مصاحبت داشته اند؛ از مهر ورزی آن آیت خدا، با خانواده حکایت های شیرین نقل کرده اند . برای نمونه آیت الله کوچه باغی، در مورد استادش می فرماید :

 « رفتار وی با اهل منزل، و دیگران، همراه با بزرگواری، عفو و گذشت بود، و هیچ گاه کینه کسی را به دل نمی گرفت .»[[28]](#footnote-28)

**شاگرد پروري**

آيت الله شهيدي بيش از هر چيز به احياي حوزۀ علميّه تبريز ، و پرورش جان هاي قوي و پاك، مي انديشيد . حوزه ها در آن روزگار برنامه روشن و مشخصي براي گزينش و پرورش نیروی انسانی خود نداشتند . در نتیجه طلبۀ نوجوان ، سر درگم بود . نمی دانست چه چیز را از چه کسی بخواند . با استعداد منحصر به فرد خود، از کجا شروع کند و به کجا برسد .

شهیدی از جایگاه کارشناس خبیر مسایل حوزه، و عالمی آگاه از نیاز های جامعه، شاگردان خود را به دقت زیر نظر می گرفت؛ و از جهت استعداد تحصیلی، علم و اخلاق، تدین و تعبد، حتی معیشت و معاشرت، مراقبت می نمود، و با احاطه و باریک بینی و آینده نگری شگرفی، به هدایت تحصیلی، آنان همت می گماشت . بهترین شاهد این مدعا، علامه محمّد تقي جعفري است . اودر خاطرات خود مي نويسد :

« از مرحوم آيت الله آقاي حاج ميرزا فتاح شهیدي، صاحب حاشيه بر مكاسب كه از مجتهدين بسيار زبردست و با تقوي و وزين و مرد بزرگي بود استفاده نمودم ، ایشان به من گفت : شما برويد نجف . عمده محرك ما براي رفتن به نجف، همين شهيدي بود . حتي مقدمات و وسايل راه را ايشان تهيّه كرده و مقداري هم پول داد، و دو جعبه شيريني هم تهيّه فرمود .»[[29]](#footnote-29)

شیوه ی تعلیم و تربیت آیت الله شهیدی، مبتنی بر اصول و تعلیم و تربیت اسلامی بود . به روشی درس را ارائه می کرد، که میدان برای بحث و استدلال طلبگی، باز بود . طلبه آزادانه، اشکال خود را مطرح می کرد و پاسخ اقناعی می گرفت .

بیش از تعلیم ،به تزکیۀ طلاب همّت می گماشت . توصیه می کرد: اوقاتی را که در راه علم صرف نمی کنید، به عبادت مستحبی و نوافل مشغول شوید . از معاشرت های بیهوده و خالی از تعلیم، خود داری کنید . با صالحان و پارسایان و اهل عبادت نشست و برخاست کنید . تا می توانید در راه دانش اندوزی و تهذیب نفس، تلاش کنید . فرصت ها را از دست ندهید . هیچ چیز در آن حدّ از ارزش نیست، که جانشین فرصت ها شود . فرصت ها ناپایدارترین پدیده های عالمند،که به راحتی از کف انسان می گریزند .

آیت الله شهیدی، به صیانت از حیاء و حیامندی شاگردان بیش از حدّ توجه داشت . اگر خطا کاری، خطایش را پنهان می کرد، هرگز افشا و «پرده درّی» نمی کرد . بلکه به «پرده داری» و حفظ حُجب و حیا می کوشید .

به تشویق و قدردانی از تلاش شاگردان، بیش از سایر روش ها بها می داد . حتی در هنگام صدور اجازه نامه نیز از ترغیب و تشویق آنان غفلت نمی کرد . به طور مثال، در بخشی از اجازه نامۀ خود، به ملا علی واعظ خیابانی، آورده است :

«.. از جمله کسانی که در مورد علم و دانش، بویژه علم رجال، زحمت فراوان کشیده، و شب و روز تلاش نموده اند، جناب حاج ملا علی تبریزی خیابانی – ادام الله تأییده – است . وی بخشی از عمر خود را در این راه صرف کرده و در تفهیم و تحقیق و تدقیق به درجات عالی نایل آمده است . من به این جهت به وی اجازه می دهم تمام روایات صحیح در کتاب های تفسیر، ادعیه، فقه و حدیث، خصوصاً صحیفه سجادیّه ، نهج البلاغه ، کتب اربعه، وسائل الشیعه، مستدرک، وافی، بحار و سایر مصنفات اصحاب برگزیده ما را ، از من روایت کند .»[[30]](#footnote-30)

تصدیق می فرمایید که : اینکه استادی طلبه را در این وسعت مورد مراقبت قرار دهد، کاری فوق العاده و استثنایی و شایان تحسین است .

 ***دستگیری از فقیران***

علامه جعفري مي فرمايد :

« او هميشه قبل از حضور در مسجد، در دكان عطاري نزديك مسجد مي نشست، و رفع خستگي مي كرد .

 روزي كسي بر او وارد مي شود، و مي گوید : آن قدر خورده اي كه گردنت كلفت شده ! مقداري به ما بده كه ماهم نیازمنديم . ايشان به عطار اشاره مي كند و مي گويد: 250 تومان بهش بده . مرد نيازمند، به دست و پايش مي افتد و عذر خواهي مي كند .از آنجا كه منزلش در رهن 250 تومان بود . تعجب مي كرد كه آقاي شهيدي، چگونه مشكل او را فهميده است ؟ ! »

یک جهت دیگر تعجب او می توانست ، حلم و بردباری، و سخاوتمندی، آیت الله شهیدی باشد . در واقع خشم و اهانت کاشته بود، و بخشش و ملاطفت روییده بود .

لیکن از هر دو جهت جای تعجب نبود . چرا که آگاهی از احوال دیگران در ید قدرت بسیاری از بزرگان در شأن و مرتبه ی شهیدی، حتی پایین تر از ایشان نیز بوده است، و نمونه هاي فراواني از اين نوع ماجرا ها، اتفاق افتاده است .

از جهت دوم نیز عالمان عامل که وارثان پیامبرانند، نمونه ی مجسم عمل به احکام اسلام و اخلاق محمّدی (ص) هستند .در اخلاق اسلامی؛ خشم علیه خشم ، اهانت علیه اهانت مردود است .

 « روزی مردی در محضر پیامبر (ص) به ابوبکر فحاشی کرد، ابوبکر کمی ساکت ماند . ولی پس از مدتی، خواست جواب فحاشی او را بدهد . پیامبر (ص) برخاست و فرمود : آن لحظه ای که ساکت شدی؛ مَلَکی از جانب تو جوابش را می داد، و حال که تو می خواهی پاسخ دهی ، آن مَلک رفت و شیطان جایش آمد، و من در مجلسی که شیطان باشد، جلوس نخواهم کرد .»[[31]](#footnote-31) همچنین آن حضرت می فرمایند:

«هر که غضب خود را ازمردم بازدارد، خداوند عذاب قیامت را از او نگه می دارد » [[32]](#footnote-32)

خداوند در قرآن کریم می فرماید :

« ادفَع بالتی هی احسنُ السیئهَ فَاِذا الّذی بینک وَ بَیتَهُ عَداوَه کَاّنهُ وَلیٌ حَمیم »[[33]](#footnote-33) یعنی آنکه با تو به بدی برخورد می کند، بدی اش را با خوبی دفع کن، چه بسا همان کس که دشمن تو بود، رفیق و دوست تو خواهد شد.

آیت الله شهیدی، بندة مطیع پروردگار، پیرو صادق رسول الله (ص) و سر آمدی از عالمان اسلام بود . و از موهبت این ایمان و اعتقاد و تسلیم به رضای الهی، مردی متواضع، سرشار از مهر و محبت، بی پیرایه و خالص، صبور و با صفا و انسانی ، انسان دوست بودكه با محرومان زندگي می كرد، و شريك محروميّت آنان می شد. از آن عالم عامل، اين نوع شكيبايي ، نرمخویی و مدارا، و دستگيري از بينوايان فراوان ديده شده است .

 ***آثار مکتوب :***

آیت الله شهیدی، علاوه از عمری تدریس ممتع، و انجام وعظ و خطابه های پرمایه، اندوخته های علمی و فقهی خود را در قالب کتاب های نفیس، به جهان اسلام عرضه کرده است . روشن است که این کتاب ها آینۀ تمام نمای شخصیّت فقهی آن فقیه فرزانه نیست . ایشان بسیار فقیه تر، عالم تر، ژرف اندیش تر و عامل تر از آن است ،که در آثارش تجلّی کرده است .

 این نکته را کسانی چون علامه شهید سید محمّد علی قاضی طباطبایی، علامه محمّد تقی جعفری، آیت الله مسلم ملکوتی، آیت الله میرزا عبد الله مجتهدی ، می گویند،که افتخار مصاحبت با ایشان را داشته اند .

بنابراین آثار مکتوب آن عالم ربّانی، رشحه ای از شخصیّت علمی معظم له است، و اندوهگینانه باید گفت: که بخش اعظم آن، هنوز به زیور چاپ آراسته نشده، و اغلب کتب چاپ شده، نایاب است . در نتیجه نسل کنونی، از تماشای آن سرو سهی، محروم مانده است . باتقدیم فهرستی از این گنج معنوي؛ امیدواریم صاحب رسالتان صالح، نسبت به تجدید چاپ و نشر این مجموعه ی نفیس، اقدام کنند .

1. هدایت الطالب الی اسرار المکاسب ؛ این کتاب وزین پرفایده ترین اثر مکتوب آن فقیه فرزانه است که به طور گسترده علما و فقهای حوزه از آن استفاده می کنند .
2. هدایت العقول ؛ که شرح کفایه الاصول است .
3. زاد التقوی ؛ که حاشیه استدلالی برعروه الوثقی است .
4. القضاء عن المیّت ؛ که تعلیقه ای بررساله شیخ انصاری است .
5. تعلیقه بر وسیله النجاه
6. رساله تهذیب الاحکام فی قاعده الالزام .
7. شرح بر رساله العداله .
8. تعلیق بررساله التقیه .
9. کشکول .
10. شرح بر زیارت عاشورا .
11. رساله جامع الدلالات فی القضاء و الشهادات .
12. رساله در احیاء الاموات .
13. تعلیقه بر برخی ابواب و مسائل .
14. تحقیقی در مسئله قرعه .
15. اجوبه المسایل الوارده .
16. تحقیق در مسئله استهلاکیه .
17. تحقیق الدلایل .
18. حاشیه بر رسائل شیخ انصاری

افسوس!که در قبال آن همه خدمات سیاسی مذهبی، و فداکاری در راه انجام تکلیف، از کارگزاران حکومت استبدادی پهلوی، عوامل استعمار، دشمنان قسم خورده اسلام، ناجوان مردان، و دردناک تر از همه دوستان نادان، چنان ستم کشید؛ که در صحن مسجد در حالی که به نمازجماعت؛ قامت برمی افراشت، دست دعا به سوی معبودش بلند کرد و گفت :

 « اللهُمَ خَلصنی فَقَد مُلئت»[[34]](#footnote-34) واز همان روز به بستر بیماری افتاد و پس از بیست و پنج روز، جان به جان آفرین تسلیم کرد. مراسم تشییع و مجالس ترحیم بسیار با شکوهی در گرامی داشت آن فقیه بزرگ و آن مجاهد نستوه اسلام برگزار شد . لیکن گذشت زمان ، خیلی زود پردة خاموشی و فراموشی بر روی نام آن نامدار انداخت .

 محمّد زارعپور

 تبریز – سوم شهریور 1395

1. - میرزا آقا بالا که مشروطه خواهی مخالف با روحانیت بود، به دست شجاع الدوله دستگیر و اعدام شد . [↑](#footnote-ref-1)
2. - شرح حالی از نامداران تاریخ ، ج 2 ،ص329 [↑](#footnote-ref-2)
3. - دوانی ، علی ، نهضت روحانیون ایران ، ج 2 ، ص 339و340 [↑](#footnote-ref-3)
4. - افول مشروطیت ، ص 626و618 [↑](#footnote-ref-4)
5. - جاودان اندیشه ، ص106 [↑](#footnote-ref-5)
6. - هود / 113 [↑](#footnote-ref-6)
7. - غرر الحکم [↑](#footnote-ref-7)
8. - غرر الحکم [↑](#footnote-ref-8)
9. - یونس / 13 : ما امت های پیش از شما را به هنگامی ظلم کردند؛ هلاک کردیم . [↑](#footnote-ref-9)
10. - نهج البلاغه، خطبه شقشقیه [↑](#footnote-ref-10)
11. - دبیری ، مصطفی ، بحران آذربایجان ، ص 15 [↑](#footnote-ref-11)
12. - همان، ص 16 [↑](#footnote-ref-12)
13. - همان ، ص 17 [↑](#footnote-ref-13)
14. - همان، ص 22 [↑](#footnote-ref-14)
15. - همان ، ص 30 [↑](#footnote-ref-15)
16. - همان ، ص 40 [↑](#footnote-ref-16)
17. - در دهلیز قدرت ، ص 157 [↑](#footnote-ref-17)
18. - دبیری ، بحران آذربایجان ، ص 96 [↑](#footnote-ref-18)
19. - همان ، ص 125 [↑](#footnote-ref-19)
20. - ناگفته ها ، خاطرات دکتر عنایت الله رضا ، ص217 [↑](#footnote-ref-20)
21. - همان ،ص 197 [↑](#footnote-ref-21)
22. - بحران آذر بایجان ، ص161 [↑](#footnote-ref-22)
23. - جمیل حسنعلی ، آذریایجان ایران ، آغاز جنگ سرد ، ص 425 [↑](#footnote-ref-23)
24. - بحران آذربایجان ، خاطرات آیت الله میرزا عبدالله مجتهدی ، ص 354 [↑](#footnote-ref-24)
25. - آذربایجان ایران ، آغاز جنگ سرد ، ص 544 [↑](#footnote-ref-25)
26. - مجله حوزه ،ش19،ص330 [↑](#footnote-ref-26)
27. - شرح حالی از نامداران تاریخ ،ص330 [↑](#footnote-ref-27)
28. - مصاحبه با آیت الله میرزا محسن کوچه باغی [↑](#footnote-ref-28)
29. - یک صد تن از ستارگان درخشان ، ص 218 [↑](#footnote-ref-29)
30. - وقایع الایام ، تتمه محرم ، ص338 [↑](#footnote-ref-30)
31. - کنز العمال ، ج2 ، ص642 [↑](#footnote-ref-31)
32. - کافی ،ج 2 ، ص305، ح14 [↑](#footnote-ref-32)
33. - فصلت ، 30 [↑](#footnote-ref-33)
34. - خدایا دیگر بستوه آمده ام خلاصم کن . [↑](#footnote-ref-34)